

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قارعه (جله ششم)

نختم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۲/۰۲/۹۶

برای سلامتی خودتان صلواتی عنایت بفرمایید.

مطالبی را راجع به سوره‌ی قارعه مطرح کردیم. سوره‌ی مبارکه‌ی قارعه را باز کردیم و به بحث فعل و عمل و مفهوم ابلیس و شیطان رسیدیم. بنا شد که دوستان روی این‌ها کار کنند و وقتی مطالبشان آماده شد، بیان خواهند کرد.

مباحث مربوط به فعل و عمل را در این جلسه بررسی خواهیم کرد.

**خانم خوش اخلاق:** مبنای کار برای پژوهش سوره‌ی اعراف بر این اساس بود که معیار سنجش روز قیامت حق است و با حق است که انسان به زندگی رضایت بخش می‌رسد و جامعه‌ی حق مدار ذیل ولایت الله است. این مقدمات از عرف قرآن استخراج شده است که باید استنادات آیه‌ای آن بیان شود:

سوره‌ی مبارکه‌ی کهف: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

بر اساس طبقه بندی سوره و ویژگی‌های امام و پیروان حق و باطل را به صورت ستون‌هایی جدا کردیم و بعد آیات را ذیل دسته‌ها قرار دادیم.

سوره را بر مبنای ۴ بخش اصلی خواندیم. در هر دسته امام نور و پیروان نور چه ویژگی‌هایی دارند و در مقابل امام نار و پیروان نار چگونه‌اند. این دسته‌ها قرار شد با هم مقایسه هم بشوند. در دسته‌ی اول محور امام نور قسط است که بهتر است با سایر دسته‌ها بررسی شود.

دسته‌ی اول:

ویژگی امام نور: بر مبنای قسط است و برائت از فحشاء.

پیروان امام نور: شکر دارند، ورود به مساجد با زینت‌ها. بین شکر و ورود با زینت به مساجد هم ارتباط گرفته شده است. از اسراف به دورند. لباس به عنوان حفظ‌کننده‌ی انسان است و تقوا که بهترین لباس است. عمل صالح. ایمنی بودن از شیطان.

**استاد:** موضوع اصلی شما فعل و عمل و وزن بوده است. چطور به آن رسیدید؟

**خانم خوش اخلاق:** ثقل میزان را به زندگی شاکرانه ارتباط دادیم. آیه‌ی ۸ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف چنین می‌گوید. ثقل میزان نشانی از زندگی شاکرانه است. غرض سوره هم بر این عنوان گرفتیم. می‌توان اتصال به امام را زندگی شاکرانه دانست که نشانی از ثقل عمل است. مولفه‌های بی‌وزنی و عدم ثقل را با بحث امام و عدم ولایت در نظر گرفتیم و جلو رفتیم.

ویژگی‌های پیروان امام نور:

شکر را ثبت نعمت در مسیر عبودیت دانستیم که با امام مرتبط می‌شود.

اسراف در تضاد با شکر است.

مولفه‌ی دیگر بحث لباس است.

دعای همراه با تضرع و خالی بودن از تکبر.

این‌ها مولفه‌های دسته‌ی اول بوده است.

این‌ها چون در ارتباط با جاری شدن امر ولی الهی در باب معیاری هستند در باب ثقل داده شدن به اعمال‌اند.

**استاد اخوت:** هر عمل شایسته‌ای وزن دارد و هر عمل ناشایستی وزن ندارد. و شایسته و ناشایسته بودن به امر ولیّ حق برمی‌گردد. و این نتیجه‌گیری می‌شود و تمام است. که البته این به طور خاص برای بحث سوره‌ی اعراف نیست.

دسته بندی که برای سوره ی اعراف دارید، برای وزن دار شدن کفایت نمی کند. شما می توانید در قرآن اوامر ولی را بگیریید و معیار وزن بکنید و هر کار مطابق امر ولی را وزن دار شده بگیریید ولی شما که اینطور نمی خواهید بگویید، شما قرار است یک سری مطالب مهم تری از سوره بگویید.

**خانم خوش اخلاق:** به نظرم آمد که بحث ولایت در سوره ی اعراف بسیار جای کار دارد و ثقل در این سوره قابل تفسیر و لایه برداری است.

**استاد اخوت:** همه ی پژوهش های قرآنی در همین قسمت می مانند و به همین دلیل قدرت چابکی پیدا نمی کنند زیرا قرآن یک نظام مثالی است و همه ی قرآن به هم بار می شود. از نظر منطقی به این دلیل است که شما موضوعات را از قرآن می گیریید و موضوعات قرآن حد ندارد و علم خالص است و حدی ندارد. مثلاً شما از یک آیه n تا گزاره می توانید استخراج کنید. این چیزی که گزاره ها را حد می زند، نظام مسائل است. نظام مسائل یعنی «مجموعه نیازمندی های انسان». پژوهش ها باید در بین این کنش و واکنش بین مسائل با قرآن باشند و اگر از یک طرف جدا شوند، در یک فضای بی حد می شوند و قابل جمع کردن نیستند. شما باید مدام روی همان مساله ی سوره باشید و حواستان باشد که از کجا خیز برداشتید. مثلاً من سوره ی اعراف را به این دلیل انتخاب کردم که ولایت را از آن استخراج کنم. پس سوال را باید با یک عنوان کلی مطرح کنید. مثلاً برای وزن ده ها سوال می شود مطرح کرد.

پس تا اینجا مساله شد. این مساله گوشه ی ذهن ما هست. وقتی آیه را می خوانیم مرتب بررسی می کنیم که وزن و ثقل چیست. اول موضوعاتی را بررسی می کنیم که به طور مستقیم با وزن و ثقل ارتباط دارند. پس بعد از آنکه وزن، حق و فلاح شد می رویم داخل سوره.

شما سوره ی کهف را آورده اید. ولایت نور را گذاشتید و بعد از آن اعراف خواندید. در حالیکه اگر از همان اول واژه های حق سوره را بررسی می کردید در عرض مدت کوتاهی می توانستید به جمع بندی برسید.

در آخر کار صاحب تحقیق، از من مراتب ثقل و وزن را به صورت عملیاتی می خواهد! مثلاً اینکه لباس تقوا و عمل صالح و... وزن دارد اما من نمی دانم چه کنم. مثلاً این ۸ مورد مهم ترین مواردی است که کفه ی اعمال را سنگین می کند که این ها فقط در دسته ی اول سوره ی اعراف است.

فضای پژوهش شما به سمت واگرایی می‌رود. چون بلافاصله بعد از اینکه بگویید که هر کار شایسته ای وزن دارد، ولی او می‌گوید یعنی چه. هم‌گرایی یک پژوهش یعنی چگونه می‌شود یک جامعه به سمت وزن دار شدن برود. فعلا پژوهش شما اینقدر واگرا شده است که به ما سنجه نمی‌دهد. وقتی روی شاخص و سنجه و معیار بیاورید باید کاملا جزئی و دقیق بگویید که کدام مولفه‌ها موثر است. در حالی که وقتی می‌گویید عامل سنگین شدن وزن، هر عمل صالحی را شامل می‌شود که این به سمت سنجه محوری نمی‌رود.

این سخنان را به این دلیل گفتیم که کارهای پژوهشی که خیلی مرتب و منظم است به محصول برسند.

وقتی با مساله وارد سوره می‌شویم نه تنها با همه‌ی آیات کار نداریم بلکه با خیلی چیزها کار نداریم. مثلا این است که شما را به یک دریا می‌اندازند، می‌گویند که برو، می‌گویید کجا بروم؟ می‌گویند که فلان شیء قیمتی فلان جاست. اگر انسان جایی قرار بگیرد که بی‌نهایت گوهر دارد، نمی‌تواند همه را احصاء کند. بلکه باید انسان متناسب با ظرف خودش با بی‌نهایت مواجه شود. سوره‌ی اعراف را که ما می‌گوییم سوره‌ی ملکوت است، یکی دیگر می‌گوید سوره‌ی ولایت است و....

حضرت علامه (ره) می‌گویند که سوره‌ی اعراف سوره‌ی ذکر است (سوره‌هایی که در حروف مقطعه شان "ص" دارند). کسی می‌گوید که این سوره‌ی حق است. نمی‌گوییم که سوره موضوع اصلی ندارد. اما اگر شما نتوانید سوره را جمع کنید، خیلی وسیع می‌شود.

پس باید بگویید که به نسبت موضوعی که من دارم کار می‌کنم سوره اینگونه خوانده می‌شود.

**خانم خوش اخلاق:** ما ۷ داستان در سوره‌ی اعراف داریم که به بررسی مولفه‌های هر داستان پرداختیم.

## استاد اخوت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱)

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۳)

قرار است این آیات را بشنویم تا بفهمیم که ثقل و وزن به چه صورت در سوره آمده‌اند...

وَ كَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴)

فَمَا كَانَ دَعْوَتُهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلْنَ الْمُرْسَلِينَ (۶)

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷)

وَالْوِزْنَ يُوزَنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

آیا همه چیز معلوم نیست؟ دوباره گوش دهید. شما قرار است راجع به ثقل و وزن بخوانید...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱)

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

کتابی نازل شده است. یک پیامبر است. پیامبر سینه‌ای دارد. سینه‌اش محل انتقال است. کتاب را شرحه شرحه می‌کند تا انذار و ذکر کند.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۳)

بعد به مومنین رو می کند؛ می گوید که تبعیت کنید به آنچه به رسول نازل شد.

امام نور و امام نار تعیین می کند، مثل همان حرف خانم خوش اخلاق.

«قلیلا ما تذکرون» یعنی این حقیقت در ذاتشان وجود دارد و کافی است که رجوع کنند. یعنی این کتاب همان کتاب نفسشان است.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴)

همه ی آدم‌ها می میرند، یا آنکه با هم می میرند مثل زلزله یا تک تک می میرند. تفاوت سیل و زلزله و مرگ عادی سر زمان است. والا همه می میرند.

فَمَا كَانَ دَعْوَتُهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلْنَ الْمُرْسَلِينَ (۶)

فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷)

همه باید جواب دهند چه رسول باشد و چه غیر رسول. پس رسول هم یک وزن حق دارد.

بحث یک کتاب و تبعیت از «ما انزل» بود. بعد این که همه ی انسان‌ها محکوم به هلاکت هستند، و ما هم از رسول می پرسیم و از مردمی که رسول بینشان آمده است. ما براساس حق می پرسیم، یعنی حتی رسول را هم با حق می پرسیم.

وَ الْوِزْنَ يُومِنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

آیه ی ۹ و ۵ در ظلم مشترک اند. واژه هایشان کاملاً بر هم منطبق است. پس اینجا بزرگترین واژه ای که در مقابل حق درست می کند، ظلم است. ظلم را هم ظلم به آیات می داند و بعد هم ظلم را تبدیل به فعل می کند. پس بین

«یظلمون» و «ظالمین» فرق وجود دارد. در ظالم به صفت خودش فرد اقرار می کند و «کانوا یظلمون» استمرار در ظلم است که به واسطه‌ی مواجهه شدن با آیات است. پس این جا ظلم شاخص خفت است همانطور که حق شاخص ثقل است.

آیه ی ۱۹ ظلم داریم. در آیه ۲۳ هم خسران داریم.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِمَّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ (۳۷)

این آیه بسیار عالی است و تمامی مولفه‌ها را دارد.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَتُودُوا أَنْ تُلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵) وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸)

مثل این است که وقتی یک واژه در صدر می آید، خودش تمامی آیات را هدایت می کند و خودش می گوید که بعد از آن به کدام آیه و کجا برو. چون موضوعم این بود چنین شد اما الان که ظلم را جستجو می کنیم، چنین می - شود.

یک مرتبه شما در سوره ی اعراف به مغز سوره می رسید که رجال اعراف است. اعراف یعنی کسانی که حق از آن‌ها شناخته می شوند و آن آدم معیار حق است. اگر جایی رفتی و امام زمانت را شناختی می توانی رد شوی اما اگر مثل بقیه امام را از غیرش نشناختی معلوم است که مثل بقیه‌ای. آدم‌ها اشتباه می کنند که می خواهند با استدلال زندگی کنند. آن‌ها با وجدانیاتشان زندگی می کنند. از درون از کسی خوششان می آید یا بدشان می آید.

من اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بینم، نمی‌توانم ایشان را تشخیص دهم چون درون خودم امام زمانی نشدم. باید فرد درونش یک طهارت و جلوه‌ای از امام داشته باشد تا بتواند امام بیرونی را ببیند. مثلاً شما می‌گویید که فلانی چقدر خوب است، می‌گویند خوبی از خودتان است. اینکه فردی از مومنی خوشش بیاید به خاطر ایمان و حقیقت درونی اوست.

مثلاً اگر جایی بگویند این رسول خداست، همه می‌آیند و اگر از مردم پرسى که نظرشان چیست؟ هرکسى حرفى مى‌زند. مثلاً من پشت کنکورم و مى‌خواهم قبول شوم، من مبتلا به سرطانم، من مبتلا به فلان گناهم، من نماز شب بیدار نمى‌شوم، کسى مى‌گوید من در ایمان کم دارم، یکى مى‌گوید که من مشکلم این‌ها نیست و مى‌خواهم برای آخرتم زاد و توشه بردارم و ... و هر کسى به نسبت وزن خودش رسول را وزن مى‌کند. خواست‌های انسان‌ها متفاوت است. مشهد و عتبات و .... نیمه‌ی شعبان، رمضان و شب‌های قدر نشانی از این ارتباطات است. وزن ائمه ی اطهار متناسب با نیازهای ماست.

شکل امام هر کسى متناسب با وزنی است که او دارد. یعنی من امام علی (علیه السلام) را به شکلی می‌بینم و دیگری به گونه‌ای دیگر. شما در یک جلسه هزار نکته گفتید. هر کسى یک تکه را نوشته است. هر کسى متناسب با وزن خودش نوشته است.

درست است که این رجال اعراف است اما هر چه این رجال اعراف نظرشان باشد، نظر خدا هم همین است.

ما به حق، ظلم و خسارت رسیدیم.

در تعبیرمان وقتی آخر کار تحلیل می‌کنیم باید ببینیم که به «قسط» می‌رسیم یا نه. در ابتدا ممکن است نرسیم اما بعد که خرد خرد وارد شدیم، می‌بینیم. ما خرد خرد باید برسیم. به همه‌ی واژگان می‌رسیم اما باید در جای خودشان برسیم.

امرهایی که در سوره‌ها هست، دارای سطوح است:

❖ یک سری امر به رسول است، مثل:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲)



قرار نیست که خودمان را وارد کنیم..، این امر به رسول است.

امر به رسول ویژه ی حاکمیت و حکومتی است مثلاً یا ایها النبی... که مبحث طلاق است.

❖ گاهی امر به همه است، عمومی است و البته مومنین:

اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (۳)

امر عمومی به انسان‌ها برای قراردادهای فطری و بین‌المللی است. یعنی از درونشان می‌توانیم قراردادهای بین‌المللی را استخراج کنیم.

❖ یک سری نهی اختصاصی به کافران است:

کافران سوره:

- ابلیس
- شیطان
- خواص قوم
- عوام قوم

در این قسمت آسیب‌ها را بیان می‌کند.

❖ امر و نهی اختصاصی به مومنین:

یعنی در مقام تبعیت از امام است.

حال اگر جایی امر به رسول باشد با امر به بنی آدم و مومنین نباید مخلوط شود و نمی‌تواند مهارت تولید کند. آنکه باید وزن را اقامه کند، رسول است. هیچ‌کسی غیر رسول شأن اقامه‌ی قسط ندارد. اگر هر کسی دیگر خواست اقامه‌ی دین کند، باید تابع ولایت ولیّ در بیاید و در غیر این صورت نمی‌تواند. وقتی شما می‌گویید «یا بنی آدم خذوا زینتکم» با امر به رسول متفاوت است.

حالا این تفاوت‌ها را وقتی به سبک واژه‌ای کار کنید، خود سوره‌ها رعایت واژه را کرده‌اند و خیلی کمتر احتمال اشتباه خواهد بود.

تبعیت از آنچه نازل شده است یعنی نصرت ولی، و این امر و نهی‌های اختصاصی به مومنین است.

این آیات خیلی جالب است:

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶)

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ (۹۷)

أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يُلْعَبُونَ (۹۸)

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹)

گویا این آیات ابتدای سوره هستند.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵)

این آیه‌ی فوق هم معادل آیه‌ی "امر ربی بالقسط" است.

بطور کلی حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن، مصداق «سیطلون» است. یعنی معجزه‌ای است که به زودی همه‌ی حق نماهای پوشالین را رسوا می‌کند.

از انبیاء بعد که عبور کرد به اول سوره برگشت: آیات ۹۶ تا ۹۹. اما دیگر نمی‌گوید که "الوزن یومئذ الحق"، بلکه می‌گوید موسی (علیه السلام).

براین اساس دسته بندی ما از دسته بندی ترتیبی سوره نیست. بلکه دسته بندی کلامی مهم است. یعنی من در آیات ثقلم واژه های مختلفی را در آوردم و می گویم که این یک دسته و این دسته دیگر. و مثلاً یک دسته به طور کامل داستان موسی (علیه السلام) می شود.

بعد اگر کسی خواست برای مهد کودک یا اول ابتدایی یا ... راجع به وزن حرف بزند، کافی است داستان حضرت موسی (علیه السلام) را با زبان کودکان مطرح کند. حتی اگر خواستید تحقیق دانشگاهی کنید، داستان موسی (علیه السلام) نمونه ای از وزن حق و امر به قسط است.

در واقع ما دیگر با ظلم کاری نداریم بلکه با «أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (۹۷)» کار داریم.

در داستان موسی (علیه السلام)، سر و صدای فرعونیان را ظلم به آیات می داند و پیامبران را آیه می داند.

حرف ما این است که شما یک موضوع به نام ثقل و وزن دارید، که راجع به این موضوع آیه داریم و آن آیه قبل و بعد دارد و یک سری ارتباطاتی دارد. مثلاً وقتی «الوزن يومئذ الحق» است با کتاب قبلش ارتباط دارد. «اتبعوا ما انزل اليكم» آیه ای است که برای مأموم است و تبعیت از «ما انزل» مهم می شود. در آیات قبل یک سری واژه هاست: کتاب، ذکر، تبعیت، یک سری غفلت در قریه ها و ... با این واژه ها وارد سوره می شویم.

یک راه این است که می توانیم ۷ رسولی که در این سوره است را نگاه کنیم و شاخص های حق و باطل را نگاه کنیم. و براساس امام نور پیروان را مثبت و منفی کنیم و مراتب ولی و پیروان را هم استخراج کنیم. یک فهرستی از اعمال خواهیم داشت که برخی خالی از حق است و برخی حق است.

کافی است با این روشی که می گویم آیات را سر هم بچینید و نیازی به حد وسط گیری ندارد. این کار ساده ترین کار است که به بهترین وجه نتیجه می دهد اما کار خانم خوش اخلاق کار لایه ای و پیچیده ای است.

از آن جهت که همه ی خوبی ها با هم ارتباط دارند و همه ی بدی ها با هم ارتباط دارند و همه ی خوبی ها در تقابل با بدی ها هستند درست است اما وقتی قرار است یک جامعه را تشخیص دهید کار سختی می شود. مثلاً اینکه جامعه تورم و اعتیاد و ... دارد. تهیه لیست و فهرست با تهیه راهکار و مهارت متفاوت است. نهایت پژوهش خانم خوش اخلاق به یک چک لیست می رسد. اگر بگویید که هم چک لیست و مهارت، با هم متفاوت می شود.

آدم وقتی قرآن می‌خواند بهتر است که فتیله‌ی اشتهايش را پایین بکشد! همین که انسان بخواهد همه‌ی حقایق را بفهمد نمی‌شود. بلکه با مساله و نیازش باید حد بزند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱)

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۲)

در این جا فرد با ربّ موسی و هارون وزن می‌گیرد. دیده‌اید که بچه چطور وزن می‌گیرد؟ شما وقتی می‌خواهید خودتان خدا را بخوانید می‌گویید «یا الله»، و گاهی می‌گویید یا «اله موسی»، یا «اله ابراهیم». گاهی یک دعا خودتان می‌سازید اما گاهی یک دعا از حضرت زهرا (سلام الله علیها) می‌خوانید. کافی‌ست که شما یک ارتباط منطقی درست با حضرت زهرا (سلام الله علیها) داشته باشید، که وقتی می‌گویید یا «ربّ فاطمه»، یعنی در سیستم حضرت زهرا (سلام الله علیها) خوانده‌اید. ما که نمی‌توانیم خدا را بشناسیم بلکه با امام خدا را می‌شناسیم.

انسان باید با امام وزن بگیرد. هر چه بیشتر امام را بشناسد، خدا را بیشتر شناخته است. و این دو حالت است یعنی انسان در رفت و برگشت بین خدا و امام است. من امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نه به خاطر معجزه و حکومت داری‌اش می‌شناسم، بلکه به خاطر خدا می‌پرستم. مثلاً ۵ نفر را می‌گذارند و می‌گویند که بگو کدام امام زمان است و انسان باید از عبارت‌های آن‌ها راجع به توحید امام را بشناسد.

رجال اعراف مهم‌ترین قسمت وزن و ثقل است و اگر به آن اشاره نکنید وزن و ثقل معنا نمی‌شود و داعیه دار وزن و ثقل رجال اعراف است. رجال اعراف جزء ثقل نیست بلکه فرآیند است. «الوزن یومئذ الحق» به واسطه‌ی رجال اعراف است و رجال اعراف سنجه هستند.

من وقتی وارد آیات می‌شوم کاری ندارم که قبلا می‌دانستم یا نه. باید با ذهن باز وارد شویم.

این آیه چقدر جالب است که راجع به گوساله پرستی است. سوره را باید با هم جلو برویم.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷)

این آیه هم از غرر است.

این آیات را براساس واژه استخراج می کنیم.

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸)

متوجه می شوید که واژه‌ها چطور جایگزین می شوند؟ مثلاً یک جا نشسته با چند آیه‌ی دیگر می شود یک داستان. الان دارد گوساله پرستی را بیان می کند تا "الوزن یومئذ الحق" را مشخص کند.

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹)

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰)

امام حق یعنی موسی (علیه السلام) کسی است که بیشترین برائت را خود از ظلم دارد. اصلاً معیار موسی شدنش برائت از ظلم است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷)

شاخصه‌های ثقل در این آیه آمده است...

در آیات هر جایی که دلالت به حق نشده ظلمی بوده است. حق مقابل ظلم نیست. بلکه به هم مرتبط‌اند.

وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ (۱۵۹)

....

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ  
ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶)

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَانفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷)

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸)

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲)

وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳)

عدل به وسیله‌ی حق جاری می‌شود. عدل صرف حق در جاهای مختلف است.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در قرآن ذکر شده است این است که بنی اسرائیل آدم‌های خیلی خوبی هم داشته‌اند که نزدیک به عصمت بودند.

«یهدون بالحق» یعنی به وسیله‌ی حق هدایت کردند. و این بستگی دارد که هدایت را لازم یا متعدی بگیریم.  
«یهدون» را از اول به صورت لازم می‌توانیم بگیریم.

إِنَّ وَّلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶)

از خانم خوش اخلاق تشکر می‌کنیم. برای سلامتی‌شان صلواتی عنایت بفرمایید.

من یک جمع بندی خواهم نمود.

\*\*\*

## ساعت دوم

ان شاء الله در ادامه مباحثی که خانم خوش اخلاق ارائه کردند را جمع بندی می کنیم.

مسئله ای تحت عنوان ثقل و وزن از قرآن بدست آمده و ذهن ما را به خود معطوف نموده است. برای تحقیق در مورد موضوع مذکور یک سوره انتخاب می شود. آیا می شود موضوع ثقل و وزن را در کل قرآن بررسی نمود؟ بله می شود، اما بهتر است بهترین سوره در موضوع ثقل و وزن انتخاب شده و منظومه ای مفهومی آن هم مطرح شود. یعنی نه تنها مطالبی در رابطه با موضوع ثقل و وزن مطرح شود بلکه مشخص شود که ثقل و وزن با چه واژه های دیگری در ارتباط است و چه مفاهیم دیگری از این منظومه قابل برداشت است. هدف این است که منظومه ای مفهومی ثقل و وزن را استخراج کنیم. البته غرض اصلی از این پژوهش ارتقای وزن اعمال خود ماست، خواه به صورت فردی خواه اجتماعی. می توان فقط یکی از این ها را انتخاب نمود یا هر سه هدف را در برنامه گنجانده؛ فردی، ظاهری و اجتماعی. مهم این است که می خواهیم با کمک سوره یک سیر منظومه ای تدوین کنیم. سوره ای منتخب، سوره ای اعراف است. البته ممکن است محققان در اثباتی کار متوجه شود که سوره ای دیگری بهتر است.

آیا شما روی کل قرآن کار نمی کنید؟ بعد از اینکه منظومه ای مفهومی از سوره ای انتخاب شده استخراج شد، می توانیم روی تمام قرآن هم کار کنیم.

سوره ای اعراف انتخاب شد.

**سوال:** چرا سوره ای اعراف را انتخاب کردید؟

آیا این انتخاب طبق روش های کتاب قرآن به قرآن بوده است؟

آیا چون عین آیه ای «ثقلت موازین» در آن ذکر شده است؟ یا روش های دیگر...؟

می خواهیم ببینیم سوره راجع به «ثقلت موازین» یا خفت موازین» چه مطالبی بیان نموده است.

وَالْوِزْنُ يُوَمِّنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸)

آیه‌ی ۸ همان آیه‌ای بود که ما را به این بحث دلالت داد. از آیه‌ی ۸ شروع کردیم و پس از مطالعه دیدیم که سوره-ی اعراف، سوره‌ی امام و ولایت است. امام نور و امام نار را مطرح می‌کند. آیات را به ۵ دسته‌ی حقایق، امام نور و پیروانش، امام نار و پیروانش تقسیم کردیم. سپس جمع‌بندی کرده و دسته‌ها را به دو گروه کلی حق و باطل تقسیم نمودیم. در ادامه از این‌ها اعمال شاخص استخراج کردیم.

با توجه به مراتب انبیاء (امامان نور) و با توجه به ابلیس و شیطان (امام نار)، حدود ۵۰ گزاره راجع به وزن ارائه شد. اعمالی با محوریت امام ذیل اقامه‌ی قسط که موجب سنگین شدن یا سبک شدن می‌شوند.

این کاری بود که شما انجام داده‌اید. در عین حال که پژوهش خوب و مورد قبولی است، همه‌ی قسمت‌ها و دسته-بندی‌ها درست است و خروجی و یک فهرست به ما ارائه می‌دهد، اما یک ایراد دارد و آن هم این که بلافاصله به لباس رسیده و شروع به ذکر مباحث مهارتی نموده‌اید. مشکل این است که بدون مبنا و اصول به مهارت رسیده‌اید و این قابل‌پذیرش نیست. اگر این مهارت‌ها مبنا نداشته باشند و مبناها اصول نداشته باشند، مهارت حتی اگر بهترین مهارت هم باشد، جا نمی‌افتد.

حال اگر قرار باشد این موضوع را در کل قرآن پیاده کنیم، چه باید کرد؟

اگر کسی بگوید همین یک سوره کافی است و همین مطالب را عمل کنیم نیز صحیح است. بالاخره سوره یک مجموعه مطالب حقی دارد که می‌توان به آن عمل کرد.

وقتی ما مسئله‌ای را در سوره‌ای مطرح می‌کنیم باید طوری بحث کنیم که در ادامه بتوانیم عرف قرآن و کل قرآن را راجع به این موضوع بدست بیاوریم و اگر نه بخش‌هایی را گرفته و بخش‌هایی را از دست می‌دهیم. البته ممکن است شما بگویید که این صرفاً یک نظر است و بعد از این که نتایج به دست آمد، ما می‌بینیم که مثلاً ذیل عدل و قسط از کل آیات به سه چهارم آیه مثل «یهدون بالحق و به یعقلون» به عنوان امر به قسط اتکا می‌کنیم و با همین آیات انتخابی جلو می‌رویم. این کار نیز امکان انجام داشته و دو حسن برای این روش وجود دارد. در انتهای کار و نتیجه‌گیری از گزاره‌ها، خلاصه‌نویسی و جمع‌بندی می‌کنیم و در خلاصه‌ها به یک سری آیات کلیدی برخورد می‌کنیم و این آیات را می‌توان در مقیاس کل قرآن بررسی نمود. مهم این است که ما هر کاری که می‌کنیم باید حواسمان باشد

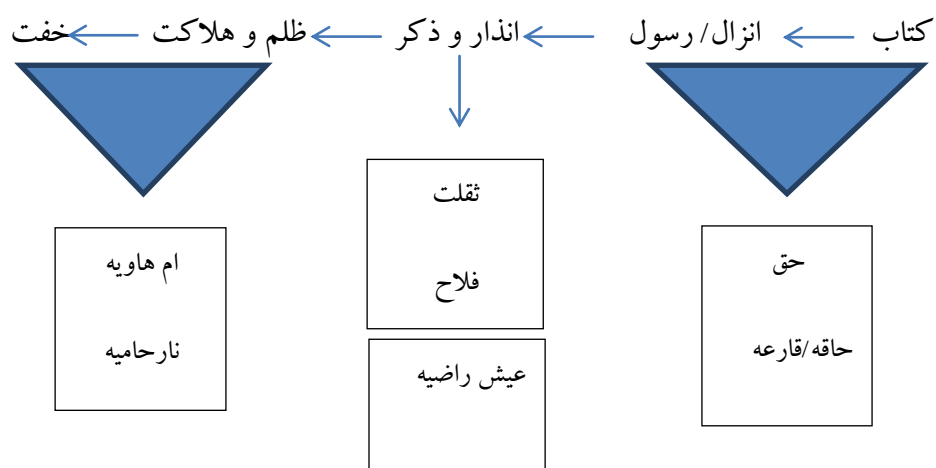


تا انتها همان روش را ادامه دهیم. ما باید بدانیم که به دنبال چه چیزی هستیم. پیشنهاد من در مورد سوره‌ها این است که مدل‌سازی انجام شود.

شما یک سوره را انتخاب و بر اساس موضوعات و مسئله‌ای که داشتید از آن سوره آیاتی را مشخص کردید، بعد چه کار می‌کنید؟ می‌گویید من برای فهم همان مطلب سوره را می‌خوانم. سوره را می‌خوانم برای فهمیدن آیه‌ای که انتخاب کرده‌ام. اولین کاری که می‌کنم غرض سوره را همسو با آن مسئله استخراج می‌کنم. مثلاً همین‌طور که آیات را می‌خوانم، از خود می‌پرسم که خداوند چرا داستان اعراف را آورد؟ چرا داستان پیامبران را آورد؟ به این ترتیب یک غرض کلی پیدا می‌کنم. در دومین مرحله خود آیه را و کلمات وابسته به آن را محور پژوهش قرار می‌دهم؛ مثلاً اگر وزن و حق است، آن طرف کتاب است، بعد انزال است، بعد پیامبر است و مقابله فلاح است. از اینجا یک سیر می‌سازم و بر اساس همین سیر وقوع آیه در سوره، مدل‌سازی می‌کنم؛ چه شد که به این آیه رسید؟ چه شد که از این آیه به آیات دیگر رفت؟ اول گفت کتاب بعد گفت این و بعد این و .... خلاصه این سیر را به یک مدل تبدیل می‌کنم، مانند شابلون زدن. نگاه می‌کنم در کجای سوره این شابلون زده شده است. مثلاً در کدام قسمت نزول کتاب، اتفاقی افتاده است. کجا هلاکتی اتفاق افتاده است. مثلاً از آیه‌ی اول تا ۸ را بررسی کرده و از خود می‌پرسم چه شد که عبارت «الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت» به کار برده شد؟ این سیر به این صورت پیش رفت که کتابی نازل شد، حرج ایجاد کرد و سیری ایجاد شد که این سیر منجر به این آیه شد. به این شکل، آیه را در موطن اصلی آن در سوره تحلیل کرده و مدل‌سازی می‌کنیم. وقتی مدل‌سازی کردیم آن مدل را مثلاً به ۵ یا ۶ بخش تقسیم می‌کنیم. اول قسمت‌هایی که همه‌ی این مولفه‌ها را دارد انتخاب می‌کنیم. من در کل سوره به دو الی سه آیه می‌رسم. این مولفه‌ها در کدام قسمت سوره بیشترین تمرکز را دارند؟ بلافاصله منظومه‌ام مشخص می‌شود. از آیه‌ی ۲ تا ۸ یک منظومه است و نمی‌توانیم آن‌ها را تفکیک کنیم پس بنابراین این آیات را به صورت واحد نگاه می‌کنیم. کل سوره را می‌توان راجع به این مساله بررسی کرد. اما بهتر است آن آیاتی که در این باب مهم شده است را نگاه کنیم. مثلاً مباحث ظلم به آیات یا خود کتاب و انزال آن برای ما مهم هستند. و زمانی که به آیه‌ی آخر «یتبعون النبی الامی ...» برسیم؛ آن قسمت هم خیلی مهم می‌شود. یعنی از کل سوره ظرف یک مدت کوتاه دقیقاً می‌فهمیم که این قسمت‌ها مهم است. ممکن است این اشکال گرفته شود که شما به وسیله‌ی این روش به گزاره نمی‌رسید و خیلی از

مسائل را یاد نمی‌گیرید. اما در این روش، هدف پیدا کردن منظومه‌ای بوده که بتوان در کل قرآن آن را بررسی نمود.

حال منظومه را در سوره‌ی اعراف بررسی کرده و گزاره‌چینی می‌کنم و حدواسط‌ها معلوم می‌شود. در ادامه منظومه را به سایر سوره‌ها می‌برم. این حلقه‌ی بنیادی باید از خود آیه‌ها استخراج شود نه از گزاره‌ها، چون نظام آیات آن قدر دقیق است که سرعت استنتاج من را بالا می‌برد.



چنین دستگاهی که از بالا ریزش پیدا کرده و پایین می‌آید، در واقع نوعی مدل است. همین الان می‌توان این مدل را برداشته و در سوره‌ی دیگری که واژه‌ی وزن دارد مثل سوره‌ی قارعه بررسی نمود.

هر جایی که در سوره‌ی اعراف یا هر سوره‌ی دیگر، این مدل یعنی: کتاب، انذار و ذکر جریان پیدا کرد مبدا آن را می‌شناسید. قارعه، عیش راضیه و ... عناصری جدا از یکدیگر و مجزا از واژه‌ی وزن نیستند. بلکه این‌ها همه با هم ترکیبی را درست می‌کنند که وزن را سامان‌دهی می‌کند.

از این به بعد وقتی شما می‌گویید «القارعه مالمقارعه و ما ادراک مالمقارعه...»، در واقع در جواب «ما ادراک مالمقارعه» باید گفت که قارعه‌ی خدا به معنی کوبنده نیست، بلکه به معنی اقامه‌کننده است اما تنها به این معنی نیست. پس به چه معناست؟ برای پاسخ همه‌ی این‌ها باید در مدل سوره جریان یابند تا به «ثقلت القارعه» برسند.

حال می‌گویید که من این حرف‌ها را نمی‌فهمم و نمی‌دانم قارعه چیست. مجدداً به سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف مراجعه می‌کنیم.

در حال حاضر یک هسته‌ی مرکزی در سوره‌ی اعراف داریم و در یک طرف دیگر سوره‌ی قارعه وجود دارد. می‌توانیم طرف دیگر سوره‌ی مومنون، انبیاء و سایر سوره‌هایی که راجع به وزن هستند را قرار دهیم.

چنین مدل‌سازی‌هایی در سطح وسیع سوره‌ها را مدیریت کرده و ارتباط می‌دهند. مثلاً اگر الان بخواهم سوره‌ی قارعه را جایی درس بدهم، وقتی به بچه‌ها می‌گویم قارعه، نمی‌توانم بگویم قارعه چیست بلکه باید بگویم کوبش. چگونه باید قارعه را به دانش آموز و دانشجو بگویم که از قارعه نترسد و احساس شکوه به او دست دهد؟ چگونه می‌شود که انسان‌ها از قیامت و مرگ نترسند و احساس شکوه به آن‌ها دست دهد و قیامت برایشان بزرگ شود. مثل این که وقتی می‌گویند «انا لله و انا الیه راجعون»، احساس جشن و سرور به آدم دست دهد گویی که به بهترین جاها دعوت شده‌است. چگونه می‌شود که مرگ برای آدم این‌طور باشد و آنقدر زمخت و بدهیبت نباشد. آدم وقتی نسبت به مرگ بدبین باشد به خدا هم بدبین می‌شود؛ چرا خدا دنیا را خلق کرد که نهایتاً ما را بمیراند و ما را اذیت کند؟!

حالا من سوره‌ی قارعه را چگونه بگویم؟ قارعه‌ای که همه‌ی کوه‌ها را پودر می‌کند، آدم‌ها را «کالفراس المبوث» می‌کند، چگونه از آن احساس ترس نداشته باشم و احساس شکوه داشته باشم؟ برای پاسخ باید جاهای دیگر قرآن را بخوانیم، ببینیم که یک اقامه‌ی قسطی شده است، یک حقی اقامه شده، یک باطلی باطل شده و خفت و ثقلت در دنیا اتفاق افتاده است.

قیامت به مراتب بهتر از آن زمانی است که سحرهای سحره‌ی فرعون باطل شد، به سجده افتادند و به ایمانی رسیدند که حاضر شدند دست و پایشان را قطع کنند اما از ایمان دست برندارند. آنقدر ایمان برایشان لذت داشت. قارعه‌ای بالاتر از این که حضرت موسی (علیه السلام) کاری کرد که سحره‌ی فرعون اعمال قبلی خود را رها کردند و به عیش راضیه رسیدند.

عیش راضیه به چه معناست؟ یعنی کسی حاضر شود دست و پایش را از دست بدهد اما خدا را نه! به این می‌گویند «عیش راضیه». ما از قارعه به عیش راضیه رسیدیم. فکر نکنیم که عیش راضیه یک زندگی پر از شهوت و خوردن است. عیش راضیه ایمان و رضایت از خداست. کسی فکر نکند خدا در عیش راضیه، ویلا و ماشین می‌دهد!

سر کسی کلاه نرود! و وقتی که از دنیا رفت بگویند من مومن بودم پس بهشت من کجاست؟! همین که مومن بودی در بهشت هستی. پس یک وقت نگویی من کاخ می خواستم و خدا را نمی خواستم.

عیش راضیه مومنی است که حاضر است همه وجودش را بخاطر خدا بدهد؛ مثل عاشورا.

پس اگر بخواهم برای بچه‌ها عیش راضیه را بگویم داستان عاشورا را تعریف می‌کنم. می‌گویم امام حسین (علیه السلام) و اصحاب ایشان در عیش راضیه بودند. فکر نکنید جهاد در راه خدا و مبارزه کردن خوشی ندارد و فقط سختی است. همین که آدم کنار امام حسین (علیه السلام) باشد عیش راضیه است حتی اگر با امام حسین (علیه السلام) کشته شود، بهترین زندگی است. بعضی‌ها می‌گویند از این حرف‌ها به بچه‌ها نزنید، فکر می‌کنند بچه‌ها نمی‌فهمند اما بچه‌ها بیشتر از ما می‌فهمند. فطرت بچه‌ها آلوده نشده است. داستان حضرت قاسم (علیه السلام) و «احلی من العسل» نشان می‌دهد که بچه‌ها می‌فهمند.

ما داریم تفاوت پژوهش و تفاوت سطح کار را می‌گویم. وقتی شما به یک حلقه‌ی بنیادی دست پیدا می‌کنید، از همان حلقه‌ی بنیادی مطالعات شما استخراج می‌شود و به امام ناز و امام نور می‌رسید و شاخص‌بندی می‌کنید. شاخص‌بندی این طور است که نزول مراتب کتاب در مراتب رشد انسان، تولید میزان حق می‌کند. انسان به نسبت دریافتش از کتاب به میزان حق نیازمند است و به همان اندازه حقایق برایش نازل می‌شود. هر قوم یا قریه‌ای که محکوم به هلاکت است در صورت بهره‌مندی از این میزان به بقا راه پیدا می‌کند، یعنی اگر مراتب کتاب آسمانی و وحی برای قومی نازل نشود، هلاک می‌شوند. یعنی اگر ما مردم نتوانیم قرآن را که کتاب آسمانی است نازل و جاری کنیم به اندازه‌ی ناتوانی مان هلاک می‌شویم و اثری از آثار ما در تاریخ و البته در آخرت دیده نمی‌شود. شما الان یک کتاب دارید و یک قریه که باید کتاب در آن جاری بشود. قرار است با میزان کتاب عیش راضیه اتفاق بیافتد و اگر این کتاب نازل نشود، «ام‌هاویه» است.

آن‌چه که به عنوان میزان حق تعیین می‌شود کتاب، نزول کتاب و تبعیت از کتاب است. وزن و ثقل در فرد و جامعه، بهره‌مندی از کتاب است. بهره‌مندی از کتاب یعنی نزول کتاب و تبعیت از آن. اگر می‌خواهید ببینید قریه یا قومی چقدر از هلاکت دورند و چقدر وزن اعمالشان سنگین است، ببینید چند آیه از قرآن بلد هستند یا چند آیه قرآن را می‌توانند اجرا کنند. از کتاب وحی چند درصد در جامعه جاری شده است. این حرف خیلی سنگین است. اگر

آدمی این را بفهمد و از ناراحتی بمیرد بر او حرجی نیست چرا که خداوند معیار حق را نازل کرد اما جاری نشد. انسان‌ها به اندازه‌ی جاری نشدن پوچ و توخالی هستند و در روز قیامت آدم‌ها را نسبت به کتاب داری‌شان، نزول کتاب و تبعیت از کتاب وزن‌سنجی می‌کنند.

خود این را اگر در سوره‌های دیگر پیاده کنید غوغا می‌شود، مثل سوره‌ی علق، سوره‌ی انسان و... چون ما مراتب کتاب داریم، مراتبی از نزول داریم، مراتب انسان داریم، مراتب رشد داریم و میزان دریافت‌ها از کتاب متفاوت است. میزان حق‌هایی که برای این موضوع در موقعیت‌های مختلف ایجاد می‌شود، متعدد است. حقایقی که برایش نازل می‌شود در سطوح مختلف متفاوت است. حتی قوم و قریه‌ای بودنش هم متفاوت می‌شود. یک مرتبه شما به مدلی دست می‌یابید که مثل مادر است. مادر حق است. همان طور که ام‌هاویه داریم، مادر حق هم داریم. کتاب امّی است که قدرت جمع کردن همه‌ی مفاهیم را دارد. اگر پرده‌ای، صفحه‌ای یا جایی امکان دریافت بیشترین مفاهیم را داشته باشد، آن‌جا وزن بیشتری دارد. وزن آن جایی بیش‌تر است که بیشترین مفاهیم کتاب وجود داشته باشد.

مشابه شدن دو سوره: برعکس امّ‌هاویه درسوره‌ی اعراف نبی‌الامی است. من امّی را درس نخوانده معنا نمی‌کنم، نبی‌الامی یعنی نبی‌الکتاب.

گاهی پژوهشی یک نفره کار می‌شود. یک نفر کاری را شروع می‌کند و بعد نتایج تبدیل به یک متن می‌شود. الان شما یک روش به کار بردید، استخراج آیات داشتید، استخراج مدل داشتید، گزاره نوشتید، از مجموعه‌ی این‌ها نتایجی به دست می‌آید. یک وقت شما این‌طور کار می‌کنید و در نهایت به یک سری گزاره و نکات می‌رسید. بعد از این بستگی دارد که مخاطب ما چه کسی باشد و برای چه هدفی این کار را می‌کنیم.

یک موضوع به نام ثقل، وزن و میزان در زندگی انسان داریم که موضوع اصلی است و به سه بخش تقسیم می‌شود؛ فعل و عمل، وزن و ثقل، ابلیس و شیطان. می‌توانیم این‌ها را به ۵ دسته تقسیم کنیم؛ فعل، عمل، وزن، ثقل، ابلیس و شیطان.

این کار را فصل‌بندی می‌گوییم. چرا فصل‌بندی می‌کنیم؟ چون در هر فصلی به کل ماجرا با یک رویکرد نگاه می‌کنیم و مجموع این فصول می‌تواند آن حقیقت را در ما ایجاد کند. برای همه‌ی این‌ها کار پژوهشی انجام می‌دهیم و به نتایجی می‌رسیم. از این به بعد نتایج را به سه بخش تقسیم کنید: مبانی، اصول و مهارت. اگر روش‌هایی که

انتخاب می‌شود روش‌های هماهنگی نباشد در این بخش‌ها با هم اختلاف ایجاد می‌شود و سطح‌ها متفاوت می‌گردد، پس از این جا معلوم می‌شود که کار چقدر صحت داشته یا نداشته است. آیا کار انجام شده وزن دارد یا ندارد. نتایج باید در مبانی، اصول و مهارت همگرا باشند. همگرا بودن به چه معناست؟ یعنی هر کدام از این ۵ بخش (فعل، عمل، ثقل، وزن ابلیس و شیطان) یکدیگر را تقویت کنند. باید همه با هم در یک میدان بازی کنند نه اینکه یکی در یک میدان باشد و دیگری در یک میدان دیگر. یکی به یک زبان باشد و دیگری به زبان دیگر. اگر همگرا باشند، معلوم می‌شود که مسیر به خوبی طی شده است.

قرار بود کسانی که روی سوره کار می‌کنند، ابتدا مبانی را استخراج نموده و سپس از مبانی اصول در بیاورند. وقتی نتایج حاصل شد باید آن را به سه بخش تبدیل کنند: مبانی، اصول و مهارت.

#### **سوال: چه تفاوتی بین مبنا و اصول وجود دارد؟**

- مبنا کلی‌تر است و اصول جزئی‌تر از مبناست. مدل‌هایی که استخراج می‌کنیم را به عنوان مبنا در نظر می‌گیریم. مبنا جمله‌ای است که حالت مدل و فرآیند دارد.

اصول می‌شود هر بخش از این مدل که یک سری حقیقت اطرافش وجود دارد. مثلاً کتاب اصول مختلفی دارد؛ خداوند به انبیای عظام کتاب داده است. یا کتاب نازل شده بر همان پیامبر است یا کتاب پیامبر قبلی است اما همه‌ی آن‌ها کتاب داشته‌اند. اصول از مبنا و منطبق بر آیه است.

مهارت دو حالت دارد؛ یا عقلی است مثلاً فرد فکر می‌کند برای این کار بهترین حالت چیست یا اینکه مبتنی بر سوره مهارت را به دست می‌آورد. بهتر این است که مبتنی بر سوره باشد. مثلاً خانم خوش اخلاق درباره‌ی وزن یک مبنایی می‌گویند. برای مثال مبنای شان آیه‌ی «یا بنی آدم... ما لباس را نازل کردیم» می‌باشد. در این آیه یک مرتبه خداوند از نازل شدن لباس خبر می‌دهد. پس ایشان یک مرتبه درباره‌ی لباس یک سری گزاره ارائه می‌دهند؛ مثلاً لباس تقوا بهتر است و....

ما دو نوع لباس داریم: لباس زینت و لباس ستر و پوشش (حفظ)

ممکن است گزاره‌ها و نتایج شما در سه بخش تقسیم شوند.

در بخش مهارتی اگر بخواهیم در سوره‌ی اعراف، «وزن» را برای افراد جا بیاندازیم، بسیار خوب است که وزن را روی موضوع لباس ببریم. به این صورت که ابتدا می‌گوییم لباس به چه معناست؟ یک وقت از دیدگاه عقلی شروع می‌کنم و لباس را تعریف می‌کنم یا از واژه‌اش استفاده می‌کنم. اما یک وقت می‌خواهم مفهومش را از سوره بگیرم. می‌گوییم باید هر مهارتی که تولید می‌کنم من را به اینجا برساند. چه مهارتی؟ من باید این مفهوم را به مخاطبم برسانم که انسان انواع لباس دارد. مثلاً یک تمرین طراحی می‌کنم: لباس مهمانی، لباس خانگی و ....

بعد من باید به مخاطب بفهمانم که لباس یک هدف کلی دارد. هدف کلی لباس به دو دسته تقسیم می‌شود: یا زینت است یا حفظ است. ستر چند حالت دارد؟ در این جا من بجای این که از خودم پاسخی بدهم از سوره می‌گویم. لباس را معادل حیا می‌گیرم و بعد حیا را به مفهوم تقوا نزدیک می‌کنم. سپس تقوا و حیا را وزن عقل قرار می‌دهم. در رابطه با عقل، حیا و تقوا روایات فراوان داریم. از این جا از روایات استفاده می‌کنم. این گونه است که هر چقدر حیا بالا برود، تقوا بالا می‌رود و عقل هم بالاتر است. اگر کسی عاقل تر شود حیا و تقوایش هم بالاتر می‌رود. گاهی عقل را به عنوان میزانی برای حیا و تقوا در نظر می‌گیریم. گاهی حیا را میزان می‌کنیم برای تقوا و عقل. گاهی هم تقوا را میزان عقل و حیا قرار می‌دهیم.

من در اینجا راجع به وزن و ثقل صحبت می‌کنم. مبنایم را برایتان گفتم. از مبنا اصول در آوردم. یکی از اصولی که مطرح شد بحث لباس است. مهارت در آوردم. من به وسیله‌ی موضوع لباس، وزن را به بچه‌ها آموزش می‌دهم. شما این را به راحتی برای بچه‌های دوم و سوم ابتدایی می‌توانید مطرح کنید. برای دخترها زودتر هم می‌شود مطرح کرد. مفهوم لباس مفهومی است که می‌شود از سه سالگی یا حتی دو سالگی مطرح نمود و حتی قابل آموزش است.

**سوال:** الان شما مفهوم لباس را برداشتید و کم کم رساندید به وزن، اما وقتی ما می‌خواهیم کار کنیم، معمولاً وزن را برمی‌داریم و سعی می‌کنیم به یکی از واژه‌ها برسانیم.

- باید ارتباط لباس با وزن را از مبانی در بیاورم. الان ایراد من به پژوهش خانم خوش اخلاق دقیقاً همین است؛ ایشان بلافاصله به موضوع لباس می‌رسند و شروع می‌کنند به مهارتی کردن و ما نمی‌توانم بپذیرم چون به مبنا متصل نیست. اگر این مبنا نداشته باشد و مبنا اصول نداشته باشد، مهارت حتی اگر بهترین مهارت هم باشد جا نمی‌افتد.

آن حلقه‌ی بنیادی که ما درست کردیم: کتاب، نزول، انزال و .... برای من اصل است. اگر این مبانی که دارم با آن مبنا نسازد یا ارتباط نداشته باشد، من دیگر نمی‌توانم از لباس استفاده کنم کما اینکه از خیلی چیزهای دیگر سوره هم نمی‌توانم استفاده کنم. پس بحث مبنا بسیار مهم است. تحقیقاتی که انجام می‌شود بعضاً در حد نتایج می‌ماند و به مبانی، اصول و مهارت نمی‌رسد. بعضی به مبانی می‌رسد اما به اصول و مهارت نمی‌رسد. بعضی به مبانی می‌رسد اما به اصول و مهارت نمی‌رسد. این یکی از مهم‌ترین انحرافات است که ممکن است در حوزه‌ی قرآن‌پژوهی اتفاق بیفتد. این که آدم‌ها قرآن را باز کنند و بخواهند همین‌طوری مهارت دریاورند، نمی‌شود. اگر طبق این نظام پیش نروند آشفستگی حاصل می‌شود.

دوستانی که می‌خواهند کار پژوهشی انجام دهند باید هر چهار مرحله‌ی پژوهش را انجام بدهند: اول نتیجه‌گیری، دوم استخراج مبانی، اصول و مهارت.

اگر مسیر استخراج مبانی، اصول و مهارت درست نباشد هرکاری کنیم مبانی، اصول و مهارت به هم نمی‌چسبد. برعکس اگر از مسیر صحیح برویم کاملاً با هم مطابقت می‌یابند. با این مدل می‌توان از سوره‌ی اعراف ظرف یک ساعت ۲۰ مهارت استخراج کرد. یعنی با دقت در مولفه‌های اصلی حتی اگر خیلی تمرین هم نکرده باشیم، دستمان باز است. وقتی شما طبق مدل و مبنا کار می‌کنید گویی که از روی ارتفاع پایین می‌آید، سر می‌خورید و باز پایین می‌آید!

**سوال:** پس ما یک سری کلیدواژه از سوره درآوردیم. کلید واژه‌های مهمی که به آن‌ها اشاره شد؛ کتاب، انذار و نبی. آیا این‌ها همان مبانی بودند؟

- خود این واژه‌ها مبانی نیستند بلکه ارتباط بین این‌ها مبنا است. این مبنا را به گونه‌ای اختیار کردم که بعد بتوانم در خود سوره یا سوره‌های دیگر برایش کلمات موازی یا مشابه پیدا کنم و بعد نتیجه‌گیری کردم. مثلاً اگر واژه‌ی ظلم استخراج شد، می‌تواند کذب هم در خودش جا بدهد و اگر کذب درآمد، کذب معلوم است که به کجای ظلم متصل می‌شود. این صحبت‌ها ذوقی نیست بلکه برای آن‌ها مستندات آیه‌ای داریم. مثلاً آیه می‌فرماید: کسی که «کذبت بایاته» باشد، ظالم است. پس معنی ظالم را از خود آیه برداشت کردیم و ارتباط آن نیز ذکر شده بود. برای تعمیم مدل در قسمت‌های مختلف نیز از خود آیه استفاده کردم. بنابراین مدلم تبدیل به ۴ تا ۶ تا شد که آن‌ها مبانی



می‌شوند. از ارتباط بین مبانی، اصول تعریف کردیم. در اصول هم به یک سری مسائلی مثل داستان حضرت موسی (علیه السلام) رسیدیم. ویژگی‌های مبانی را اصول می‌گوییم.

من آیه‌ی ۸ و آیات قبل از آن را محور قرار دادم. بعد سه یا چهار آیه پیدا کردم که بیشترین واژه‌های آیات مزبور را در دل خودشان داشتند. این‌ها همان مبانی هستند.

باید همان‌طور که به دقت پژوهش نظر داریم به سرعت پژوهش هم توجه کنیم. گاهی ما در معرض یک سوال قرار می‌گیریم که باید در کمتر از یک ساعت سوره را انتخاب و جواب را پیدا کنیم.

پس یک سری آیات را مبنا قرار داده و توسعه‌ی مفهومی می‌دهم. یعنی خود آیات را باز می‌کنم. مثلاً این چند آیه را یک طرف و ۳۰ آیه‌ی دیگر را آن طرف قرار می‌دهم. از این‌ها اصول استخراج می‌کنم. نباید نگران کم شدن تعداد مهارت‌ها باشیم بلکه بیشتر هم و غم ما باید روی اتقان کار باشد. پس از استخراج اصل‌ها به دنبال آیات شاهد مثال از سوره می‌گردیم و این شاهدها همان مبانی مهارت‌ها خواهند بود.

پس ما از کل سوره‌هایی که در مورد ابلیس صحبت کرده‌اند، نتایجی گرفتیم. بعد در یک سوره و از دسته آیات مربوط به ابلیس مبانی درآوردیم، از این مبانی یک سری اصول استخراج کردیم و از همان اصول مهارت تعریف نمودیم. می‌توان شبیه همین کار را در سوره‌های مختلف انجام داد.

روش‌های تدبر ← نتایج ← مبانی ← اصول ← مهارت

از هر روشی که استفاده کنید مدل پیدا خواهید کرد. مدل به چه معناست؟ مدل یعنی ارتباط بین مولفه‌ها. یعنی وقتی از روش‌ها به نتایج می‌رسید، این نتایج دستگامی باشد. نتایج باید مولفه‌های در ارتباط با هم باشد. مثلاً درباره‌ی ابلیس بتوانید بگویید این کار را انجام می‌دهد بعد این کار را و.... مواجهه‌ی او به این شکل است، این صفت را القا می‌کند. این‌ها همان نتایج هستند. پس نتایج باید دستگامی باشند. مبانی همان رویکرد ما به این دستگام می‌باشد.

نهایتاً باید هر صحبتی که می‌کنیم براساس آیه‌ی قرآن باشد، حتی اگر مهارت هم می‌گوییم باید براساس آیه‌ی قرآن باشد.

**سوال:** اگر داستان سوره حاوی همه‌ی واژه‌ها باشد، آیا می‌شود این داستان را مبنا گرفت؟

- بله می‌شود کل داستان را مبنا گرفت اگر همه‌ی واژه‌ها در آن باشد.

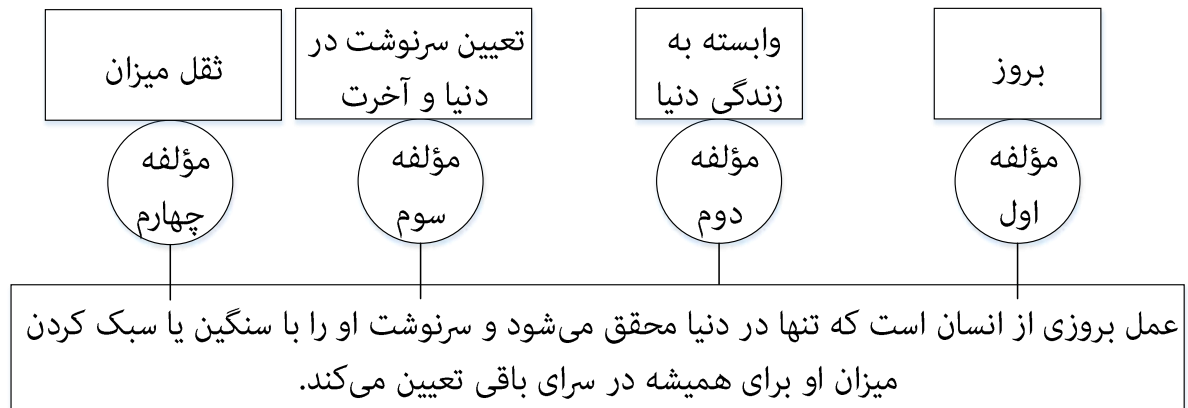
حال یک نمونه را بررسی می‌کنیم. در این نمونه، کاری که راجع به عمل کرده‌ام یک کار آیه‌ای است. یعنی الزاما نباید سوره‌ای کار کنیم. من آیه‌ای کار کردم، یعنی یک دسته آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی مومنون در نظر گرفتم و از این آیه‌ها شروع به استخراج تعریف از واژه‌ی عمل نمودم.

از هر آیه‌ای یک تعریف برای عمل ارائه کردم.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴)<sup>۱</sup>

(آنها در شرک و کفر به سر می‌برند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد (در قبضه فرشتگان به خداوند) گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید عمل صالحی در آنچه (در دنیا) واگذاشته‌ام (از ایام عمر و اموال دنیا) انجام دهم. چنین نیست، آن سخنی است که او گوینده آن است (ولی تحقق نمی‌پذیرد)، و پیش روی آنها (عالم) برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند. پس چون (بار دوم) در صور دمیده شود (و مردم همه زنده گردند) در آن روز (از غایت هیبت و دهشت، گویی) میان آنها هیچ نوع نسب و خویشاوندی نیست، و از (حال) یکدیگر نمی‌پرسند. پس هر که سنجیده شده‌هایش (از اعتقاد و اخلاق و عمل) سنگین و پربها شد، چنین کسانی به حقیقت رستگارانند. و هر که سنجیده شده‌هایش سبک و بی‌ارج باشد (چون عقاید کفری و رذایل اخلاقی و محرمات عملی) چنین کسانی هستند که در وجود نفس خودشان زیان کرده، در جهنم جاودانند. (شعله‌های) آتش سخت به صورت‌هایشان می‌وزد و (چهره) آنها در آنجا عبوس و شکسته و دندان‌هایشان به سوختن لب‌ها نمایان است.

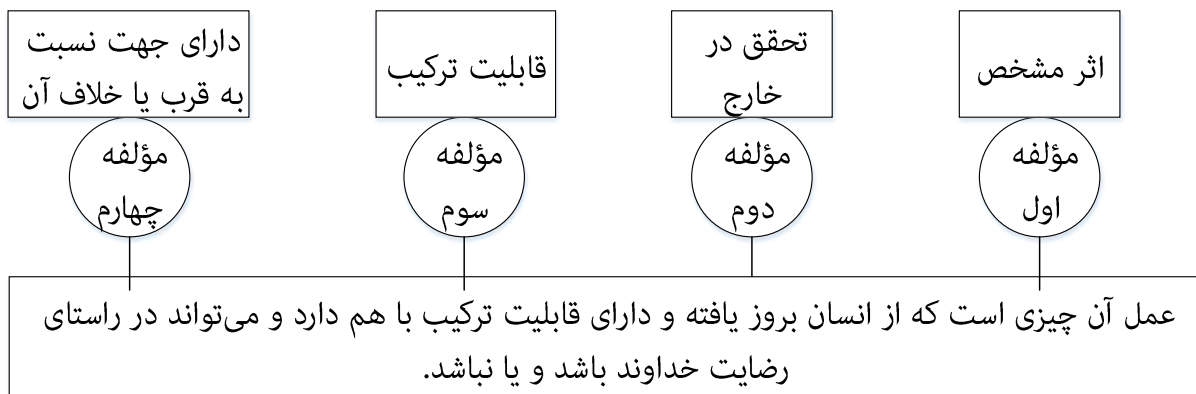
<sup>۱</sup> سوره مبارکه مؤمنون، آیات ۹۹-۱۰۴



وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)<sup>۲</sup>

و گروهی دیگر (از آنان) به گناهان خود اعتراف کرده، کاری نیک را با کار بد دیگری در آمیخته‌اند، امید است که خداوند بر آنها عطف توجه کند، که همانا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی از اعراب جماعت دیگری هستند که مانند آن دسته منافق نیستند، لیکن اعتراف به گناه خود دارند. اینان اعمالشان از نیک و بد مخلوط است، یک عمل نیک می‌کنند یک عمل زشت مرتکب می‌شوند و امید می‌رود که خداوند از گناهشان درگذرد، که خدا آمرزنده مهربان است.<sup>۳</sup>



<sup>۲</sup> سوره مبارکه توبه، آیه ۱۰۲

<sup>۳</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص: ۵۱۱

من به این خاطر که بتوانم جمع‌بندی کنم ویژگی‌های هر آیه را استخراج و در نهایت همه‌ی تعریف‌ها را جمع نمودم. این قسمت کار کمی زمان‌بر است. در همه‌ی تعریف‌ها، در یک بخش به مبدا و لوازم روش اشاره شده و در بخش‌های دیگر به اثر و نتیجه از نظر ظهور، بروز و قوانین. من همه‌ی این‌ها را یکی کردم.

تعریف فرآیندی: عمل آن چیزی است که از نظر مبدا و لوازم به ایمان و فعل و از نظر اثر و نتیجه به صلاح و فساد و از نظر ظهور و بروز به حسن و سوء منجر می‌شود و تابع یک سری قوانین است.

**سوال:** اگر آیه‌ای را پیدا کنیم که هر ۴ منظر را داشته باشد، آیا آیه‌ی احکامی می‌شود؟

- بله، در خود تعریف‌ها هم چنین آیه‌ای داریم. یا اصلا سوره‌های مبارکه‌ی زلزله، قارعه و تلفیق این دو سوره خیلی خوب هستند.

۱. برخی از ویژگی‌های اصلی عمل که در قرآن ذکر شده عبارتست از:

✓ در دنیا واقع می‌شود.

✓ دارای تشخیص

✓ تحقق در خارج به صورت ایجابی یا سلبی

✓ همراهی با جهتی متناسب

✓ همراهی با بستری متناسب

✓ دارای مبدأ درونی

✓ در آخرت به صورت کامل هویدا می‌شود.

✓ دارای ثقل

✓ ذخیره بعد از مرگ

✓ سبب دستیابی به نتایج

✓ بستری برای وقوع نتایج

✓ متصل به ایمان یا جدای از آن

✓ دارای جهت نسبت به قرب یا خلاف آن

✓ سبب سعادت یا شقاوت

استخراج تک تک این‌ها نیاز به وقت و حوصله دارد. باید یکی یکی از آیه برداشت کنیم و سپس تعیین کنیم که این‌ها قابلیت است یا فاعلیت.

**سوال:** آیا از صددرصد آیاتی که واژه‌ی عمل در آن‌ها قید شده، استفاده کردید؟

- خیر، از ۱۵ آیه استفاده کردم. البته من این جزوه را به نحوی طراحی می‌کنم که در آن همه‌ی آیات در جای خود بررسی شود. یعنی بعضی از آیات مربوط به مبدا هستند و بعضی باید در قسمت اثر ذکر شوند. البته کاری دشوار است. باید تشخیص بدهم که کدام برای رسیدن به نتیجه‌ی اولیه لازم است.

۲. برخی از قابلیت‌های عمل که در قرآن ذکر شده عبارتست از:

✓ قابلیت جزا

✓ قابلیت اتصال به نفس و جدایی از آن

✓ قابلیت ترکیب با هم

✓ قابلیت ارتباط با هم‌سنخ

✓ قابلیت چیدمان و نظم

✓ قابلیت تبدیل به تشخیصی نافع

✓ قابلیت مخفی بودن و به رؤیت رسیدن

✓ قابلیت ثبت

✓ قابلیت حیات بخشی

✓ قابلیت رفعت و خفض دهندگی نفس

✓ قابلیت وزن و توزین

حالا همین قابلیت ها را در سه بخش مقدمه، لازمه و نتیجه تقسیم بندی نمودم.

### تعریف عمل:

با توجه به آیات تعاریف متعددی برای عمل استخراج گردید که می توان از آن مجموعه به تعریف زیر اکتفا کرد.  
در این تعریف برخی از قیود مقدمه، برخی لازمه و برخی به عنوان نتیجه می باشد.

مقدمه	لازمه	نتیجه
نفس	بستر وقوع در دنیا	بستر رؤیت کامل در آخرت
دارای مبدأ درونی	تحقق در خارج به صورت ایجابی یا سلبی	قابلیت جزا
همراهی با جهتی متناسب	دارای اثر مشخص	ذخیره بعد از مرگ
همراهی با بستری متناسب	قابلیت اتصال به نفس و جدایی از آن	بستری برای وقوع نتایج
	سبب دستیابی به نتایج	سبب سعادت یا شقاوت
	متصل به ایمان یا جدای از آن	قابلیت تبدیل به تشخیصی نافع
	دارای جهت نسبت به قرب یا خلاف آن	قابلیت مخفی بودن و به رؤیت رسیدن

قابلیت چیدمان و نظم	قابلیت حیات بخشی
قابلیت وزن و توزین	قابلیت رفعت و خفض دهندگی نفس
قابلیت ترکیب با هم	قابلیت ارتباط با هم سنخ
قابلیت ثبت	

### عمل عبارتست از:

۱. بروز اثری مشخص از انسان است. (پس از جنس بروز اثر می باشد).
۲. که در خارج نفس او به صورت سلبی یا ایجابی محقق شده است. (جا دارد انسان با شنیدن این تعریف دچار بهت و شگفتی شود چرا که این یعنی عمل در حوزه ی انسان مثل فرزند انسان است. یعنی هر کسی به تعداد عملش فرزند دارد. مادر اگر بچه اش خوب و سالم باشد چقدر ذوق می کند و خوشحال است؟ و اگر ناقص باشد چقدر ناراحت می شود؟ اعمال ما نیز مثل بچه های ما هستند. ما بچه های مختلفی داریم. بعضی هایشان معلول هستند، بعضی ها دیوانه هستند، بعضی هایشان شیشه ی مردم را می شکنند، بعضی هایشان ....)
۳. در دنیا رخ می دهد.
۴. در آخرت به صورت کامل قابل رؤیت و در دنیا قابل مخفی کردن است.
۵. دارای جهت الهی یا غیر الهی بوده
۶. متصل به ایمان یا جدای از آن است.
۷. همراهی آن با بسترهای درونی
۸. دارای جهت های درونی

۹. سبب اتصال آن با نفس یا جدایی آن است. (یعنی فرد کلی کار خیر انجام داده، یک دفعه یک قیچی برمی دارد و رابطه اش را قطع می کند، یا اینکه یک نفر دیگر کلی کار خیر انجام داده است اما او یک دفعه تمام کارهای خیر او را به سمت خودش می کشد. مثلا امام خمینی (ره) انقلاب کرد، یک بنده خدایی در نهضت امام خمینی مبارزه کرد و با امام نیز بود اما بعدها می گوید امام خمینی اشتباه کرد که انقلاب کرد و این رابطه قطع می شود اما برعکس یک نوجوان ۱۴ ساله که اکنون دلش با امام خمینی (ره) است، پس هرآنچه که امام خمینی (ره) انجام داده در نامه‌ی اعمالش هست. اما آن بنده‌ی خدا که با امام خمینی (ره) بوده، سیمش را قطع کرد. یا مثلا کسی که شیفته‌ی غرب است تمام لجن‌های غرب با اوست، یا اینکه اگر شیفته‌ی ارتباط با آمریکا است، تمام لجن‌های آمریکا با اوست. مسلمان یا مومن ظاهری وقتی قلبش با کافر باشد، پس اعمال کافر به او می چسبند. سیستم عمل چسب دارد. با یک تمایل یا عشق، انسان ناگهان از این رو به آن رو می شود.)

۱۰. به سبب آن نتایج دنیوی و اخروی برای او حاصل می گردد.

۱۱. خاصیت ترکیب‌پذیری

۱۲. ارتباط با هم‌سنخ

۱۳. می تواند نفس را به بی‌نهایت جزا یا پاداش برساند. (خداوند چه چیزی خلق کرده است؟ تبارک الله احسن الخالقین... خداوند یک عمل ساخته است که به واسطه‌ی خاصیت ترکیب‌پذیری آن و ارتباط با هم‌سنخ، قابلیت پیوستگی تا بی‌نهایت دارد. خیلی مخوف است.)

نباید این برای ما ترس آور و نا امیدکننده باشد، چرا از آن طرف نگاه نکنیم؟ شما معتقد به ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) هستید و در کارهای ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) مشارکت دارید. یک دفعه یک عهد سنگین و میثاق ببندید. جالب است که انسان قطعیت پیدا می کند که اگر سوره‌ی فجر را در نمازهای صبح بخواند حتما با امام حسین (علیه السلام) محشور می شود. شک نکنید اگر کسی سوره‌ی عادیات را بخواند حتما با امیرالمومنین (علیه السلام) محشور می شود. به این شک نکنید.)



از نظر نتیجه

از نظر لازمه

از نظر مقدمه

جزا	اثر مشخص	نفس/فعل=مبدأ + بستر + جهت
نتایج	عمل	
ارتباط با هم سنخ	تحقق در خارج	ایمان
بازتاب در دنیا و آخرت	قابلیت ترکیب	توجه و ذکر
رؤیت کامل در آخرت	قابلیت ثبت	تقوا
	قابلیت وزن و توزین	شکر
	دارای جهت	
	محل وقوع، زندگی دنیا	

اتصال به مس در صورت سنخیت

از نظر مقدمه ایمان، توجه و ذکر، تقوا و شکر

و این فلش یعنی یک سیر از نتایج به مقدمه نیز وجود دارد؛ یعنی هر عملی بوسیله ی خودش نیز تشدید می شود. مثل نوزادی که به دنیا می آید و اثرش مثلاً موجب خوشحالی یا ناراحتی می شود.

یکی از مشکلات دنیا این است که اعمال را مخفی می کند و من نمی دانم چه عمل هایی دارم؟ اما وقتی «اذا زلزلت الارض زلزالها».... تا «فمن يعمل مثقال ذره»... در آن جا من تمام اعمالم را می بینم. دنیا خیلی بد است چون عمل را مخفی می کند و از طرفی خیلی هم خوب است که شرور ما را مخفی کرده است. خیلی از مشکلات ما به خاطر اعمالمان هست، عمل هایمان به ما نیش می زنند. رحمت خدا مستدام باد که نعمت خواب را به ما عطا کرد و آدم ها در خواب عمل هایشان را به صورت مار، عقرب، سگ و روباه می بینند. اما اگر فرد به این ها هم بی توجه باشد، این خواب ها هم قطع و کلاً عمل مخفی می شود.

آن فلشی که از نتایج به قبل از عمل وصل شده است یعنی عمل به مقدماتش برمی گردد، یعنی در صورتی که عمل ما خوب باشد، نفس را تحت تاثیر قرار می دهد و ایمان، ذکر، تقوا و شکر را زیاد می کند.

**سوال:** اگر ما شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری ایمان، ذکر، تقوا و شکر داشته باشیم، آیا می‌توانیم این‌ها را میزان عمل بگیریم؟

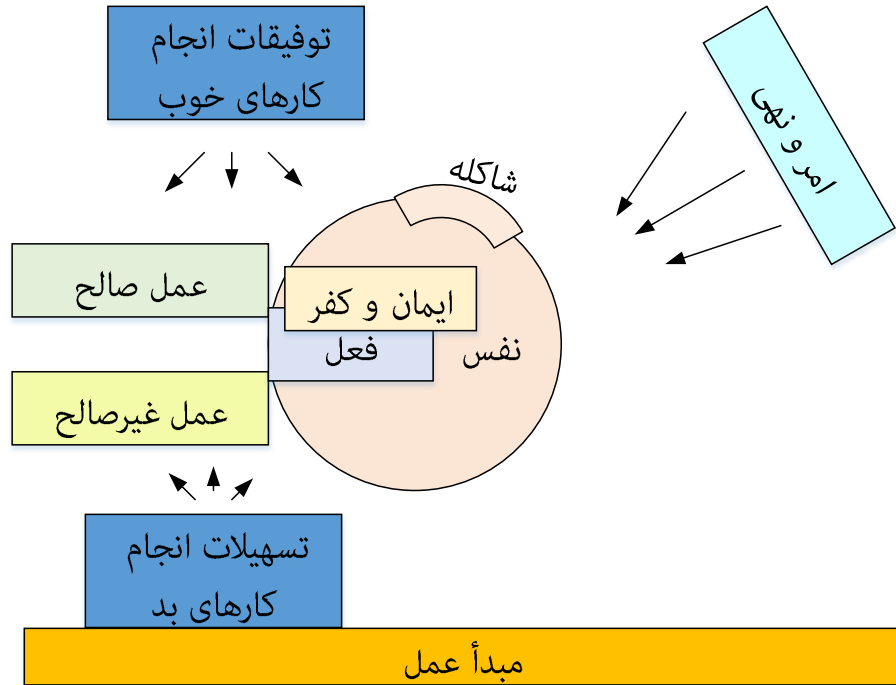
- بله می‌توانیم میزان عمل بگیریم. انسان اگر باورهای الهی داشته باشد، فعلش هم در هدایت باشد و عملی انجام بدهد، این عمل او را بالا می‌کشد. اما اگر باورهای الهی نداشته باشد، فعلش هم در ضلالت باشد و عملی انجام بدهد، حتما پایین می‌رود. عذاب و پاداش محصول آسانسور نفس است که به وسیله‌ی عمل بالا می‌رود. دکمه‌ی حرکت آسانسور، عمل است.

هم‌سنخی از قانون ترکیب استفاده می‌کند؛ مثلا کسی که روی تخت بیمارستان است اما مدت‌ها آرزوی شهادت داشته است، اتفاقا او روی همان تخت بیمارستان هم از دنیا می‌رود اما همان موقع صحنه‌هایی که برای مبارز در صحنه‌ی جنگ اتفاق می‌افتد که اهل بیت (علیهم السلام) را می‌بیند و او را در آغوش می‌گیرند، برای او نیز اتفاق می‌افتد. فرقی نمی‌کند در بیمارستان یا جنگ، مهم این است که تو عاشق شهادت باشی حالا هر جا که باشی.

**سوال:** این فعل است، عمل او نیست؟

- بله فعل است، عمل این را بالا می‌برد. فرد باید متناسب با فعلش، عمل هم انجام بدهد. یعنی اگر آرزوی شهادت دارد باید مجاهدانه زندگی کند. حالا فرض بر این است که این مجاهد بوده است اما الان در تخت بیمارستان افتاده است. طبق نظام عمل و طبق نظام هم‌سنخ، شما دوست دارید چگونه زندگی کنید؟ یا دوست دارید به چه نحوی بمیرید؟ می‌گوییم ما دوست داریم طبق «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد» زندگی کنیم. می‌گوییم باور، علم و انگیزه‌اش را داری؟ بله، «محیای محمد و آل محمد» را می‌شناسی؟ بله خوب پس باید عمل متناسب با آن انجام بدهی. می‌گویند: چشم اما من بچه هستم! به او گفته می‌شود اشکالی ندارد و تو متناسب با بچه بودن عمل انجام بده. این عمل می‌آید و زیر آن فعل را امضا می‌کند و اثبات می‌کند که تو واقعا آن آرزو را داری و تو همان می‌شوی.

چند نمونه نمودار داریم که یکی راجع به مبدا عمل است، یکی راجع به اثر عمل و دیگری راجع به بروز عمل است. در جلسات آینده این نمودارها را توضیح می‌دهم.



آیا شاکله سوار بر نفس است؟ شاکله جزء ویژگی‌های نفس است. امر و نهی دارد. نفس، ایمان، کفر و فعل داخل نفس هستند. عمل از او جدا می‌شود. در حالت‌هایی خدا کاری می‌کند که نفس کارهای بد انجام دهد و در یک حالت‌هایی خدا کاری می‌کند که توفیق کارهای خوب به دست بیاورد. البته این قانون دارد، یعنی وقتی فرد حرکت می‌کند به صورت خودبه‌خودی کار خوب شکار می‌کند. عمل، عمل می‌آورد.

بعضی‌ها هم این‌طور هستند که دائماً با آدم‌های بد مواجه می‌شوند و کارهای بد سر راهشان سبز می‌شود. پس این‌طور نیست که هر کسی بدون دلیل بیچاره بشود. ما نمی‌خواهیم بگوییم که هر کدام از ما که بیچاره شدیم به چه دلیلی بوده، ما نمی‌دانیم. اما برای اینکه از انواع بیچارگی خارج بشویم، قانون وجود دارد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات